

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال هفتم، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۹۴

صفحات: ۴۵-۵۳

تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۱/۲۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۱۳

واکاوی مساله "زن" در اندیشه‌ی جبران خلیل جبران و نیما یوشیج

سکینه صارمی گروی*

حسن مجیدی**

چکیده

جبران خلیل جبران و نیما یوشیج به عنوان مهمترین نماینده شعری معاصر ایران توجه خاصی به زن دارند. پرداختن هر دو شاعر به مساله زن و مضامین شعری آن مهمترین هدف این پژوهش است. فرضیه های این پژوهش بر این است که جبران و نیما از شاعران معاصر هستند که محور اصلی اشعار آنها زن (معشوقه، همسر، مادر) است؛ جبران نسبت به نیما جایگاه والا و رفیعی را برای زن قائل است. محیطی که نیما یوشیج در آن بزرگ شد و پرورش یافت؛ محیطی روستایی بود که زنان در آنجا پا به پای مردان مشغول کار بودند به همین خاطر جایگاه و ارزش اجتماعی پایینی داشتند، اما در اندیشه جبران زن جایگاهی بهتری دارد؛ چرا که جبران در لبنان و آمریکا زندگی می کرد و به اقتضای محیطش که از زندگی ساده و فقیرانه به دور بود، زنان محوریت و ارزش دیگری داشتند.

کلید واژگان: ادبیات تطبیقی، جبران، نیما، زن، عشق

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول، ایمیل: s.saremi66@yahoo.com)

** استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه حکیم سبزواری (ایمیل: dr.majidi@gmail.com)

مقدمه

ادبیات تطبیقی یکی از کاربردی‌ترین گرایش‌های ادبیات نوین است که در یکی از شاخه‌های خود به بررسی و مطالعه آثار ادبی فرهنگ‌های گوناگون می‌پردازد و سبب تعامل متقابل و گسترش مرزهای ادبی کشورهای مختلف می‌گردد. به عبارت دیگر در ادبیات تطبیقی روابط و مناسبات ادبیات ملت‌ها و اقوام مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و از تاثیر پذیری ادبیات یک ملت از ادبیات سایر ملل سخن به میان می‌آید. ادبیات تطبیقی در واقع عبارت است از تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۲۵).

تحولات سیاسی و اجتماعی و ادبی در ایران و کشورهای عربی در آستانه قرن بیستم باعث شد ماهیت زن ایرانی و عرب به شکلی نامنتظره در کانون مباحث آن دوران قرار گیرد و به تعبیر یحیی آریز پور در این عهد هیچ شاعر و نویسنده‌ای نیست که کماکان به مساله زنان نپرداخته باشد. (آریز پور، ۱۳۸۲: ۱۰) زن و شخصیت پر راز و رمز او با همه خصصتهای جسمانی و روحانی انگیزه‌ای برای همه هنرمندان در عرصه‌های گوناگون هنری است تا به او نگاهی نه از نوع نگاه‌های پوچ و هرزه‌گونه؛ بلکه نگاهی خردمندانه و تیزبینانه داشته باشد. این نگاه به معنی افکار فمینیستی نیست بلکه نگاهی عادلانه و بدون اغماض به موجودی است که خداوند در قرآن اصول رفتار با او را به زیبایی به تصویر کشیده است و حتی جایگاه متقین، بهشت برین را از وجودش خالی نکرده است. آثار و اندیشه‌های جبران و نیما نشان می‌دهد که بخشی از آثار خود را به موضوع زنان به انجام رسانیده‌اند.

این پژوهش با تکیه بر مجموعه اشعار جبران و به باغ همسفران سید حسین سیدی و ... و دیوان نیما یوشیج و دیگر آثار این شاعر برجسته قصد دارد به سوالات ذیل پاسخ دهد:

جایگاه زن در اندیشه جبران و نیما چگونه است؟ و کدام شاعر به زیبایی توانسته به زن جایگاه والایی بدهد؟

این پژوهش کوششی تطبیقی است تا نحوه بازیابی تصویر زن در اندیشه این دو شاعر را به تصویر بکشد و بعد از معرفی این دو شاعر به جایگاه زن در اندیشه این دو شاعر پرداخته می‌شود.

بررسی و تطبیق زن در اندیشه جبران و نیما

همسر و مادر در اندیشه‌ی جبران

زن در آثار جبران جایگاه والایی دارد. جایگاه زن در نزد او چنان است که می‌گوید: «أنا مدیون بکل ما هو أنا الی المرأة» (جبران خلیل جبران، ۱۹۹۲، ص ۲۱۲): من به همه چیز بخصوص به «زن» مدیون هستم.

زن در نگاه مردان عرب موجودی حقیر و ضعیف است اما جبران، زن را عامل خوشبختی و سعادت مرد می‌داند. به نظر او بزرگی و شهرتی که مرد کسب می‌کند؛ بهای آن توسط زن پرداخته می‌شود.

«إِنَّ الرَّجُلَ يَشْتَرِي الْمَجْدَ وَالشَّهْرَةَ وَلَكِنَّ هِيَ الْمِرْأَةُ الَّتِي تَدْفِعُ الثَّمَنَ». (جبران خلیل جبران، ۱۹۹۲، ص ۲۶۶): همانا مرد مجد و بزرگواری و شهرت را می خرد، اما این زن هست که بهایش را می پردازد.

در مقاله «حکایه صدیق» از دوستی یاد می کند که عامل دگرگونی و تحول در زندگیش زن بوده است. از خلال زندگی شخصی جبران چنین برداشت می شود زنانی که در زندگی وی نقش داشتند مثل می زیاده، ماری هاسکل، حلاظاهر و ... او را به سمت نویسندگی، نقاشی و علوم مختلف سوق دادند و از زندگی و دنیای تاریک دور و به سوی بهشت که همان خواسته ها و دنیای رؤیایی جبران بود، نزدیک کردند.

«الْمِرْأَةُ الَّتِي ظَنَنْتَهَا بِالْأَمْسِ أَلْعُوبَةَ الرَّجُلِ، قَدْ أَنْقَذْتَنِي مِنَ ظِلْمَةِ الْجَحِيمِ وَفَتَحَتْ أَمَامِي أَبْوَابَ الْفَرْدَوْسِ فِدَخَلْتُ» (جبران خلیل جبران، ۱۹۹۲، ص ۳۴۲):

زنی را که تا دیروز بازیچه‌ی دست مردی پنداشته‌ام مرا از تاریکی دوزخ نجات داد و درهای بهشت را در برابرم گشود و من وارد شدم.

او در مقاله «امام عرش الموت» (در برابر عرش مرگ) درباره‌ی مادر می گوید:

«أَنْ أَعْدِبَ مَا تَحَدَّثَهُ الشِّفَاهُ الْبَشَرِيَّةُ هُوَ لَفِظَةُ الْأُمِّ وَأَجْمَلُ مَنَادَاةِ هِيَ: يَا أُمِّي، كَلِمَةٌ صَغِيرَةٌ كَبِيرَةٌ مَمْلُوءَةٌ بِالْأَمَلِ وَالْحُبِّ وَالْإِنْعَاطِافِ وَكُلُّ مَا فِي الْقَلْبِ الْبَشَرِيِّ مِنَ الرَّقِيقَةِ وَالْحِلَاوَةِ وَالْعِدْوَبَةِ. الْأُمُّ، هِيَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْحَيَاةِ. هِيَ التَّعْزِيَةُ فِي الْحُزَنِ، الرَّجَاءُ فِي الْيَأْسِ وَالْقُوَّةُ فِي الضَّعْفِ هِيَ يَنْبُوعُ الْحَنُوِّ وَالرَّأْفَةِ وَالشَّفِيقَةِ وَالْغُفْرَانِ» (یوشیج، ۱۳۷۰، ص ۲۳۹)

شیرین‌ترین چیزی که لب‌های بشری آن را بیان می کند، لفظ مادر است و زیباترین ندا، «ای مادر» است. مادر واژه‌ای کوچک اما بزرگ و پر از امید و عشق و مهربانی است. تمام مهربانی، شیرینی و گوارایی در دل آدمی، مادر است. او همه چیز در زندگی است. تسلیت در غم، امید در یأس، قدرت در ناتوانی، چشمه مهربانی و دلسوزی و آموزش است

همسر و مادر در اندیشه‌ی نیما

نقش مادر در سروده‌های معدودی از نیما مثل «پدر، روزیست و نهم، از عمارت پدرم، پانزده سال گذشت» و ... نمایان است او در سروده «به یاد پدر» از نقش همسر سخن می گوید و آن را به صورت عام‌ترین وجه یعنی زن بیان می کند. در این سروده لحن آمرانه شاعر سنگینی می کند:

«زن، در خانه به عبث باز مکن

چون جوابی نه به پرسش بینی

پس در بگذر و آواز مکن»

(یوشیج، ۱۳۷۰، ص ۲۴۳)

یا در سروده‌ی «پسر» از پسری نافرمان حکایت می‌کند که مادرش جیره‌خوار اوست:
 «نان نمی‌داد به مادر، فرزند شکوه از وی بر حاکم بردند
 و با فرمان حاکم نه ماه سنگی به شکم پسر بسته می‌شود و چون صدای اعتراض پسر بلند می‌شود
 که طاقت و تحمل آن را ندارد، حاکم در جواب به فرزند گفت:
 پس چه سان کرد تحمل زن زار تا به نه ماه تو را بی‌گفتار».
 (یوشیج، ۱۳۷۰، ۱۸۲)

یا «خانواده یک سرباز» که اشاره به فقر و بدبختی و نقش مادر دارد. مادر در کنار گهواره
 فرزندش نشسته و چند روزی است که قوتی ندیده و در آرزوی قرص نانی است و عاقبت در
 انتظاری بی‌سرانجام مرگ به سراغش می‌آید.
 «می‌فریید پسرش را، مادر/ می‌نماید پدرش را در راه
 آی، آمد پدرش / نان از زیر بغل / از برای پسرش»
 (یوشیج، ۱۳۷۰، ص ۲۶۸)

نیما در هر گوشه‌ای از سروده‌هایش اوضاع اجتماعی دوران خود را به تصویر می‌کشد مثل فقر
 و ... نیما از نان ندادن و رعایت نکردن حقوق مادر توسط فرزند صحبت می‌کند. در واقع نیما به
 وقایع روزمره جامعه اشاره می‌کند.

تطبیق موضوع همسر و مادر در اندیشه‌ی جبران و نیما

جبران تصویر مادر را در بهترین نوع توصیف یک زن به نمایش می‌گذارد و به آن مقامی رفیع
 می‌بخشد، زن را حامی و پشتوانه مرد می‌داند که در کنار او به کمال می‌رسد و از دنیای تنگ و
 تاریک نجات می‌دهد. اما نیما همچنان یک زن فقیر و روستایی را به تصویر می‌کشد که غم فقر
 و کار و ... را می‌خورد.

عشق در لغت یعنی افراط در محبت (سودی ۱۳۶۲: ۴). شیخ اشراق نیز در حقیقه‌العشق می
 گوید محبت چون به غایت رسد عشق است (شیخ اشراق، ۱۳۴۸: ۲۸۷). آری عشق درخت وجود
 عاشق را در تجلی معشوق محو گرداند تا چون ذل عاشقی برخیزد، همه معشوق را ماند و عاشق
 مسکین را از آستانه نیاز در مسند ناز نشاناند (سجادی، ۱۳۸۰: ۲۸۱).

عشق نمود ناب و نهان همبستگی آدمیان است، انسان به شیوه‌ای سطحی و تصادفی و با تفکری
 صرفاً درون‌گرایانه به دیگران نمی‌پیوندد. انسان تنهایی را بر نمی‌تابد. و عشق چشم انداز اصلی
 اوست. عشق به انسان در کلیت خود این روح غنایی را سرشار کرده است. گاه عشق چنان کلی
 و تعمیم‌پذیر است که گویی به جای همه آرمان‌ها و آرزوها نشسته است (مختاری، ۱۳۷۲: ۲۶۴).
 جبران عشق را اینگونه تعریف می‌کند که عشق از ذات خودش هدیه می‌دهد و جز از ذات عشق

هدیه نمی‌پذیرد و عشق را در برابر عشق کافی می‌داند:

«الْمَحِبَّةُ لَا تَعْطَى الْإِنْفِسَهَا وَلَا تَأْخُذُ إِلَّا مِنْ نَفْسِهَا / الْمَحِبَّةُ لَا تَمْلِكُ شَيْئًا وَلَا تَرِيدُ أَنْ يَمْلِكَهَا أَحَدٌ لِأَنَّ الْمَحِبَّةَ مَكْتَفِيَةٌ بِالْمَحِبَّةِ».

(جبران خلیل جبران، ۱۹۹۲، ج ۲، ص ۸۶)

عشق هدیه‌ای نمی‌دهد مگر از ذات خویش و هدیه‌ای نمی‌پذیرد مگر از ذاتش، نه مالک است و نه مملوک؛ زیرا عشق برای عشق کافی است.

جبران در «یوم مولدی» (روز تولدم) از مجموعه داستان‌های «دمعة و ابتسامة» (اشکی و لبخندی) تمام سرمایه‌ی خویش را عشق می‌داند که کسی نمی‌تواند آن را از او بگیرد:

«الذی احبته عندما كنت صبياً ما زلت احبه الان. والذی احبته الان ساحب به الى نهاية الحياة. فالمحبة هي كل ما أستطيع أن أحصل عليه و لا يقدر احد أن يفقدني إياه

(جبران خلیل جبران، ۱۹۹۲، ج ۲، ص ۳۳۲)

آنچه را که در کودکی دوست داشتم هم اکنون نیز دوست دارم و آنچه را که اکنون دوست دارم تا پایان زندگی نیز دوست خواهم داشت. عشق همه آن چیزی است که می‌توانم به آن دست یابم، کسی نمی‌تواند آن را از من بگیرد.

جبران با عشق زنده است، عشق ذات شاعر و تنها امید او برای زندگی است. شاعر عشق را چنان بزرگ می‌داند که خود را جزئی از آن می‌شمارد. او از آغاز زندگی عاشق بوده و تا آخر عمر نیز عاشق خواهد ماند. بررسی جنبه عشق در حقیقت بررسی کیفیت جنبه ادراکی عشق است. منشا عشق می‌تواند ابتدا با عشق جسمانی آغاز شود و دیگر آنکه می‌تواند عشق الهی و ماورایی باشد. (مدی، ۱۳۷۱: ۳۱)

عشق فراتر از زمان و مکان

عشق منبع الهام شاعر رمانتیکی است و او در وجود آن نیرویی طغیان‌کننده علیه قوانین عالم هستی می‌بیند، بنابراین لازم می‌داند که آن را از قید و بند همه قوانین و سنت‌ها برهاتد؛ زیرا نیرویی برتر از همه آنهاست. (غریب، ۱۹۷۱: ۲۸۵).

جبران عشق را فراتر از زمان و مکان می‌داند. او زندگی و آغاز عشق را با تولد و پایانش را با مرگ نمی‌داند:

آیا دست قدرت الهی نبود قبل از آنکه زاده‌ی اسیران روزگار شویم، جان‌ها ما را به هم پیوند داد. ای سلمی زندگی انسان در رحم آغاز نمی‌شود و در قبر به پایان نمی‌رسد. این فضای فراخ سرشار از نور ماه و ستارگان از جان‌هایی که عشق را در آغوش گرفته‌اند و نفس‌هایی که با هم سازگارند، خالی نیست.

«أما جمعت روحينا قبضة الله قبل أن تصيرنا الولادة أسيرى الأيام والليالي؟ إن حياة الانسان يا سلميلاً تبتدى فى الرحم كما أنها لا تنتهى أمام القبر وهذا الفضاء الواسع المملوء بأشعة القمر والكواكب لا يخلو من الأرواح المتعانقة بالمحبة والنفوس المتضامنة بالتفاهم».

(جبران خلیل جبران، ۱۹۹۲، ج ۱، ص ۲۵۲)

جبران دیدار محبوبش را سرای جاودانه می داند و چنین می گوید:
ای مرگ مراها کن، چرا که ابدیت (سرای جاودانه) از این عالم به دیدار عاشقان شایسته تر است.
ای مرگ! همان جا منتظر محبوب می نشینم و همان جا به او می پیوندم.
«خْلِصْنِي يَا مَوْتَ فَأَلْبَدِيَةَ أَجْدُرُ بَلْقَاءِ الْمُحِبِّينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ هُنَاكَ.
يَا مَوْتَ انْتَظِرْ حَبِيبَتِي وَ هُنَاكَ اجْتَمِعْ بِهَا».

(جبران خلیل جبران، ۱۹۹۲، ج ۱، ص ۲۷۰)

عشق نتیجه تفاهم روحی

جبران اعتقاد دارد که عشق با همراهی و معاشرت بدست نمی آید؛ بلکه عشق حاصل تفاهم روحی است:

چه نادانند آن مردمی که گمان می کنند، عشق با معاشرت طولانی و همراهی مستمر پدید می آید.
عشق حقیقی آن است که زاده ی سازگاری روحی باشد و اگر این تفاهم در یک لحظه کامل نشود در یک سال و یک نسل تمام نیز به تکامل نمی رسد:
«ما أَجْهَلَ النَّاسَ الَّذِينَ يَتَوَهَّمُونَ أَنَّ الْمِحْبَةَ مِتْوَلَدَةٌ بِالْمُعَاشِرَةِ الطَّوِيلَةِ وَالْمُرَافِقَةِ الْمُسْتَمِرَّةِ.
إِنَّ الْمِحْبَةَ الْحَقِيقِيَّةَ هِيَ ابْنَةُ التَّفَاهِمِ الرُّوحِيِّ وَإِنْ لَمْ يَتِمَّ هَذَا التَّفَاهِمُ يَلْحِظَةُ وَاحِدَةٍ لَا يَتِمُّ بَعَامٌ
وَلَا بَجَلٍّ كَامِلٍ».

(جبران خلیل جبران، ۱۹۹۲، ص ۲۱۷)

توصیف محبوب

محبوب جبران گلچینی از زیبایی های مخلوقات خداوند است: آرام، زیرک، سپید و ...
ای جوانان، محبوبه ی من مانند محبوبه های شماست،
آفریده ای شگرف که خدایان آن را از آرامش کبوتر،
پیچ و تاب ماران و سرگشتگی طاووس و زیرکی گرگ و زیبایی گل سفید و هول شب ظلمانی بامشتی
از خاکستر و کف دریا آفریده است.

«إِنَّ الْمِرَاةَ الَّتِي أَحْبَبْتُهَا بِالنِّسَاءِ اللَّوَاتِي أَحْبَبْتُهُنَّ قُلُوبِكُمْ أَيُّهَا الْفَتَيَانِ هِيَ مَخْلُوقَةٌ عَجَبِيَّةٌ
صَنَعْتَهَا الْأَلْهَةُ مِنْ وَدَاعَةِ الْحِمَامَةِ وَ تَقْلِيَاتِ الْأَفْعَى وَ تِيهِ الطَّوُوسِ وَ شِرَاسَةِ الذَّبِّ وَ جَمَالِ
الْوَرْدَةِ الْبَيْضَاءِ وَ هَوْلِ اللَّيْلَةِ السُّودَاءِ مَعَ قَبْضَةِ مِنَ الرَّمَادِ وَ غُرْفَةِ مِنَ زَبَدِ الْبَحْرِ».

(جبران خلیل جبران، ۱۹۹۲، ص ۳۹۹)

در تمام آثار جبران منشا محبت خداوند بوده و مظهر آن در زن تجلی پیدا کرده است، زن نهاد لطف خدا و عامل نجات بشر از ظلمات و ره یافتن او به بهشت برین است (جبران، ۱۳۸۷: ۹۷).

عشق در اندیشه‌ی نیما

«نیما بعد از فراغت از تحصیل عاشق دختری شد که پیرو مذهب دیگری بود و حاضر نشد به کیش نیما درآید. او از این عشق می‌گذرد و به جنگل و کوه و طبیعت روی می‌آورد و عاشق دختری به نام صفورا می‌شود، او هم حاضر به زندگی در شهر نمی‌شود و زندگی در روستا را بر شهر و ... ترجیح می‌دهد.» (جنتی عطائی، ۱۳۳۴، ص ۶ و ۷)

خود نیما می‌گوید: «در آن سن من شاعر نبودم چند سال بعد بدبختی من شروع شد. عاشق شدم و هر که هر چه می‌خواند، باطل بود و خودم را به خودم تسلیم کردم.» (طاهباز، ۱۳۶۸، ص ۲۷۸) «نیما عاشق دختری به نام «هلنا» شد که پیرو مذهب دیگری بود و حاضر نشد به کیش نیما درآید و بعد عاشق دختری به نام «صفورا» می‌شود، او هم حاضر به زندگی در شهر نشد. نیما در رابطه با عشق خود که با شکست مواجه شد قصه عشقش را بازگو می‌کند:

«قصه ام عشاق را دل خون کند	عاقبت خواننده را مجنون کند
آتش عشق است و گیرد در کسی	کاو ز سوز عشق می سوزد لبی
قصه ای دارم من از یاران خویش	قصه ام از بخت و از دوران خویش»

(یوشیج، ۱۳۷۰: ۳۷)

اما آخرین سرخوردگی از عشق را در کنار عالیه جهانگیر تسلی داد. او در اشعار خود از معشوقه با نام‌های ماه، عشق، گل‌عداز، نگارین مست، گل نو شکفته، مهتاب، زلف در باد افشان و ... یاد می‌کند:

«از عمر هر آنچه بود با من	نزد تو به رایگان سپردم
ای نادره یادگار، ای عشق	مردم زیر تو دل نبردم».

(یوشیج، ۱۳۷۰، ص ۶۸)

در شعرهای عاشقانه نیما، معشوق، عاشق، و طبیعت به هم پیوسته‌اند. اگرچه پیوستن با جامعه گاه در این رابطه کشف شدنی است وجه ظاهر آن بیشتر در یک مثلث میان عاشق و معشوق و طبیعت تصویر می‌شود و وجه چهارم یعنی جامعه در تعبیر نمادها نهفته است. در سروده‌ی ذیل از نیما طبیعت همانندی و هم‌زبانی گویایی با درون عاشق یافته است:

«ترا من چشم در راهم شباهنگام
که می‌گیرند در شاخ تلاجن سایه‌ها رنگ سیاهی
وزان دلخستگانت راست اندوهی فراهم».

(یوشیج، ۱۳۷۰، ص ۵۱۷)

تطبیق عشق در اندیشه‌ی جبران و نیما

«او یک رمانتیک است اما از شاگردان مکتب رمانتیک اروپائی نیست؛ طبع او تابع قواعد آن نیست و یکی از مکاتب آن را نپذیرفت؛ چون مکتب مهجری که او رئیس آن بود، نسبت به قواعد دشمنی داشت. رمانتیسم جبرانی بافت ویژه‌ای دارد که تار و پودش در شرق بافته شده است» (یازجی، بی تا: ۳۳).

جبران عشق را نامحدود می‌داند و برای آن گستره زمانی و مکانی خاصی تعریف نمی‌کند. از نظر او عشق قبل از تولد شروع و تا بعد از مرگ نیز ادامه دارد. شاید بر همین اساس باشد که محبوب جبران نیز رنگ دنیایی ندارد و او را در سرای جاودانه می‌طلبد، لذا کامجویی با چنین محبوبی در گذر معاشرت حاصل نمی‌شود و آن را در سایه یکدلی و سازگاری روحی می‌داند. شاعر معاصر عرب، جمله زیبایی‌های خداوند هستی را، محبوب خود می‌داند. در سروده‌های عاشقانه نیما، معشوق به تنهایی قهرمان نیست؛ گویی شاعر آن نگاه ماورایی را به وی ندارد، ازین رو هر وقت سخن از عشق است او را در کنار عاشق و طبیعت تصویر می‌کند. گویی معشوق جزئی جدایی ناپذیر از طبیعت و عاشق است و خرمن و باغ عشقی شاعر با وجود این سه عنصر است که وجود می‌یابد. معشوق نیما تداعی خاطرات زیبای گذشته است.

نتیجه

از دیرباز شعرا و اشعار زیادی به عمق تصویر زن و عشق وارد شده‌اند. به فراخور چارچوب زمانی و مکانی، عمده اشعار کلاسیک به جنبه غیر متافیزیکی وی پرداخته و در آن وادی به سخن پرداخته‌اند. اما در روزگار معاصر و پس از رنسانس، وارتقای سطح ادب و جایگاه اجتماعی افراد، شاعران بیشتر به جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی زن توجه کردند. نیز زنده ساختن فرامین اسلام سبب شد علاوه بر آشنا کردن زنان با حقوق واقعی خودشان، شخصیت و کرامت فراموش شده آنان را زنده نماید. از بررسی سروده‌های جبران و تطبیق گفته‌های آن دو تن پیرامون موضوع زن، می‌توان فهمید: جبران شاعری است که به سبب تردش به بلاد آن سوی آبها، بیش از نیما از سیلاب تحولات فکری معاصر تأثیر پذیرفت؛ ازین رو دیدگاه وی از فضای شرقی تأثیر پذیرفته و حسب دیدگاه آن جوامع، رویکردی واقع بین و روشن نسبت به زن داشت و جایگاهی جدید و والا و رفیع به او می‌بخشید. او عشق را با بهترین تصویر توصیف می‌کند و عمدتاً نگاهی متافیزیکی دارد. در مقابل نیما شاعر فارسی زبان دوره معاصر، جهان خود را محصور در دلش می‌کند و آن می‌سراید که دلش الهام می‌کند، او از هیچ کس به اندازه دل و خاطلت خود تأثیر نمی‌پذیرد لذا تصویری که در اشعارش از زن ارائه می‌دهد، زنی روستایی، فقیر و کارگری که به فکر تامین معاش است. شاعر زنی را دوست دارد که از روزگاران کودکی خود دیده است. هرچند دیدگاه نیما دوست داران خود را دارد، اما در مجموع با توجه به تحولات فکری روزگار جدید، تصویری که جبران از زن و عشق بیان می‌کند در مقایسه با آنچه که نیما برای زن و عشق ترسیم می‌کند، با عصری که در آن

زندگی می کنیم، تطابق و سنخیت بیشتری دارد، ازین رو به نظر می رسد شعر جبران زیباتر، جامع تر و امروزی تر است.

منابع

- آراین پور، یحیی (۱۳۸۲). از نیما تا روزگار ما. تهران: انتشارات زوار.
- جبران خلیل جبران (۱۹۹۲م). المؤلفات الكاملة جبران خلیل جبران، بیروت: موسسه بحسون.
- جنتی عطائی، ابوالقاسم (۱۳۳۴). نیما، زندگی و آثار او، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). نقد ادبی، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سجادی، ضیاءالدین (۱۳۸۰). مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران: سمت.
- شیخ اشراق (۱۳۴۸). مجموعه آثار فارسی، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
- طاهباز، سیروس (۱۳۷۵). پر درد کوهستان (زندگی و هنر نیما)، تهران: انتشارات زریاب.
- غریب، رز (۱۹۷۱). تمهید فی النقد الحدیث، بیروت: دارالمکشفوف.
- مدی، ارزنگ (۱۳۷۱). عشق در ادب فارسی از آغاز تا قرن ششم، تهران: موسسه فرهنگی و تحقیقاتی.
- مختاری، محمد (۱۳۷۲). انسان در شعر معاصر، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
- یازجی، حلیم (بی تا). موسوعه جبران، ج ۱۵ و ۳۳، بیروت: دار الجبل.
- یوشیج، نیما. (۱۳۷۰). مجموعه کامل اشعار نیما، به کوشش سیروس طاهباز، تهران: انتشارات نگاه.

Analysis of the "woman" in thought of Gibran Khalil Gibran and Nima Youshij

*S. Sarami Garavi

**H. Majidi

Abstract

Gibran Khalil Gibran and Nima Youshij as the most important representative of Iranian contemporary poets were concerned to women issues. To review the both poets addressing the women issue as well as their poetical motifs were the main objectives of this research. The study was purposed to demonstrate that Nima and Gibran Khalil Gibran were the contemporary poets who in their poems focused on the subject of "woman" (as mistress, wife and mother). From the perspective of Gibran Khalil Gibran, women's status were much higher than what Nima thought. The environment where Nima Youshij grew was a rural environment in which the women worked alongside with the men, so they had low social status and value. However, to Gibran Khalil Gibran, women had a better position, because Gibran Khalil Gibran lived in Lebanon and America that women possessed higher social status.

Keywords: literature, compensation, Gibran Khalil Gibran Nima, woman, love.

*PhD candidate, Department of Arabic language and literature, Mashad University, Mashad, Iran (corresponding author, email: s.saremi66@yahoo.com)

**Assistant Professor, Department of Arabic language and literature, Hakim Sabazvari University (email: dr.majidi@gmail.com)